فصلنامه پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی
سال چهارم، شماره ۱۲، بهار ۱۳۸۷
صفحات ۱۸۷ ـ ۱۶۷

ISLAMIC REVOLUTION STUDIES
A Quarterly Research Journal
Vol. 4 , No 12 , Spring 2008

توزیع قدرت در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

علی اخترشهر[۱]

چکیده

نویسنده در این مقاله با طرح برخی شبهات رایج پیرامون توزیع قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران در صدد پاسخ به این شبهات بر اساس نحوه توزیع قدرت در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. نویسنده این شبهات را در چهار محور کلی دسته‌بندی کرده که عبارت است از: ۱. جایگاه مردم در قانون اساسی ۲. جایگاه رهبری نظام ۳. اصل دموکراتیک بودن نظام ۴. سهم‌خواهی روحانیت و مسأله قدرت. سپس با طرح برخی نظریات پیرامون قدرت، استناد به قانون‌اساسی و نظریات متفکرین مسلمان و برخی منابع اسلامی، این شبهات را پاسخ داده است.

واژگان کلیدی

مردم‌سالاری، قانون اساسی، ولایت فقیه، رهبری، روحانیت، قدرت، دموکراتیک.

---

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاداسلامی واحد لاهیجان. «وجوه دمکراتیک درکناره وجوه غیردمکراتیک در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نام دیگری است که می‌توان براین مقاله نهاد.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

الف) چارچوب و بیان مسئله

بدون در نظر گرفتن بافت و ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه و نیز اینکه این جامعه در کجای کره زمین قرار گرفته است، افراد جامعه در گروه‌های مختلفی قرار می‌گیرند و وظایف و جایگاه‌های متفاوتی پیدا می‌کنند. دقیقاً این جایگاه‌های اجتماعی است که تعیین می‌کند هر فرد در جامعه – به منزله عضوی از گروه ـ چگونه می‌تواند قدرت خویش را اعمال کند. از این‌رو، اعمال قدرت مفهومی حقوقی پیدا می‌کند؛ زیرا در این جوامع، چگونگی اعمال قدرت، نه بر حسب نیازهای افراد، بلکه با توجه به توان‌ها و استعدادهایشان است که از منظر خواسته‌ها و منافع این یا آن گروه اجتماعی تعیین می‌شود و در جهت سیستماتیزه کردن ارضا نیازهای آنان و الویت این نیازها بر نیازهای گروه اجتماعی متقابل گام برمی‌دارد. در حقیقت، تلاش در جهت سیستماتیزه کردن ارجحیت یک گروه اجتماعی است که روشمندی‌های اعمال قدرت و چگونگی اجرای آن را به شکل حق و حقوق، یعنی به شکل «مجاز» و «غیرقانونی»، رسمیت می‌بخشد. از این‌رو، در مقوله اعمال قدرت، وجود اشکال حقوقی، تضمین‌کننده الویت پاسخ‌گویی به نیاز و امنیت‌بخشی از جامعه بر بخشی دیگر است. بنابراین، حقوقی کردن اعمال قدرت، نه تضمین‌کننده نیازهای فردی، بلکه تضمین‌کننده الویت گروهی بر گروهی دیگر است. از این‌رو، اعمال قدرت «مجاز» صرفاً در مقابل خود، «غیرمجاز» بودن بخش دیگری را به همراه دارد که لزوماً تأمین‌کننده و تضمین‌کننده حس امنیت فرد نیست. بر این اساس، هر گاه مقولات حقوقی در جهت سامان بخشیدن به پاسخ‌گویی نیازهای مختلف قد علم می‌کنند، باید دید کدام الویت‌ها مورد توجه هستند، نه لزوماً کدام تضمین‌ها.

مقوله حقوقی اعمال قدرت، آنگاه به نیازهای انسانی توجه دارد که برآیند جایگاه این انسان در حیات جمعی باشد. نوع جامعه، با توجه به مناسبات سیاسی و اجتماعی آن، بیانگر تفاوت در نوع اعمال قدرت و روش‌های این توان‌مندی است که به‌وسیله افراد جامعه،

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

«انتخاب» می‌شود. بنابراین، حوزه امنیت و کنترل آن، عموماً در چارچوبی قرار می‌گیرد که جایگاه فرد است، ولی چگونگی این چارچوب، جایگاه فرد، وظایف وی و اشکال مختلف اعمال قدرت، از جمله مواردی است که جوامع گوناگون را تا حدودی از هم جدا می‌سازد. از این‌رو، نه نیاز به اعمال قدرت، بلکه چگونگی اعمال آن است که این جوامع را از هم متمایز می‌کند.

در تعریف قدرت آمده است: قدرت در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی به معنای توانایی افراد یا اعضای یک گروه برای دستیابی به هدف‌ها یا پیشبرد منافع خود از راه واداشتن دیگر افراد جامعه به انجام دادن کاری خلاف خواسته آن‌هاست. قدرت یک مزیت اجتماعی است که در قشربندی مورد توجه قرار می‌گیرد. بسیاری از ستیزه‌ها در جامعه، مبارزه برای قدرت است؛ زیرا میزان توانایی یک فرد در دستیابی به قدرت بر این امر که تا چه اندازه می‌توانند خواسته‌های خود را به زیان خواسته‌های دیگران به مرحله اجرا درآورند، تأثیر می‌گذارد. قدرت از طریق عضویت در یک طبقه اجتماعی یا پذیرفتن یک نقش سیاسی می‌تواند به دست آید. فعالیت‌ها و ویژگی‌های فرد، ثروت فرد و نیز عامل زور می‌تواند در افزایش قدرت نقش داشته باشد. از دیگر عوامل تأثیرگذار بر میزان قدرت افراد، کاریزما است. اگرچه بیان معنای دقیقی از«قدرت» دشوار است و تعریف‌های مختلفی از قدرت ارائه شده است، اما بهترین تعریف، تعریف لاسول است. وی قدرت را «مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه‌ای میان‌فردی» می‌داند(عالم، ۱۳۷۳: ۸۹)؛ این تعریف کسانی است که قدرت را «توانایی تحمیل اراده به رغم مقاومت دیگران» و «رابطه دارندگان اقتدار و تابعان آن» می‌دانند. این تعریف بدان معنی است که قدرت همیشه مبتنی برخشونت نیست یا اساس قدرت زورنیست، بلکه قدرت ممکن است بر ایمان و وفاداری یا بر منافع مبتنی باشد. از همین روست که لاسول قدرت را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که عبارتند از:

۱. قدرت همیشه مربوط به روابط میان انسان‌ها است.

۲. قدرت، نسبی و وابسته به موقعیت است؛ یعنی اگر کسی دارای قدرت است، باید دیگری هم آن را بپذیرد.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

۳. قدرت باید دارای ضمانت اجرایی باشد؛ یعنی قدرت تهی از ضمانت اجرا یا اجبار را نمی‌توان قدرت نامید.

۴. قدرت برای دست یافتن به هدف‌ها و مقاصدی اعمال می‌شود و درغیر این صورت بی‌اثر خواهد بود. (همان: ۹۲ـ۹۱)

ب) دیدگاه‌ها

عده‌ای معتقدند نظام جمهوری اسلامی ایران یک نظام مردم‌سالاری نیست و مردم در آن نقشی ندارند، درحالی‌که حکومت مردم‌سالاری، طبق متون کلاسیک، «حکومت مردم بر مردم، برای مردم» است. (آشوری، ۱۳۴۵: ۸۸)که امروز با نام حاکمیت آرای مردم از آن نام برده می‌شود. بنابراین، مردم‌سالاری به‌عنوان فلسفه سیاسی، مردم را در اداره امور خود و نظارت بر دولت، شایسته و توانا و محق می‌شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می‌داند، اما برخی مدعی‌اند که در حکومت و نظام جمهوری اسلامی ایران، این امر در متون قانون اساسی قابل احراز نیست و مردم در مشارکت سیاسی و مشروعیت رهبران، نقشی را ایفا نمی‌کنند، از جمله جناب آقای دکتر بشیریه در کتاب *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران* می‌نویسد: «در این ساختار پیچیده با توجه به محوریت رهبری و نهاد ولایت فقیه و نقش مرکزی روحانیت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قوه قضاییه و نیز با توجه به نقش رهبری و شورای نگهبان در تأیید و تنفیذ رئیس‌جمهوری، روی هم رفته حاکمیت ملی به صورتی غیرمستقیم اعمال می‌شود و از همین رو موانعی برای اعمال حکومت به شیوه‌ای دموکراتیک وجود دارد.» (بشیریه، ۱۳۸۵: ۶۰)

وی معتقد است از آنجا که انقلاب اسلامی مرهون تلاش روحانیت است، روحانیت می‌کوشد آنچه که خواست خود است، نه خواست اسلام، در قانون اساسی بگنجاند. «در یک برداشت کلی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین مطالبات تاریخی طبقه روحانیت به‌عنوان طبقه‌ای سیاسی و سازمان‌یافته بوده است و درصدد برآمده تا در حدود

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

امکان و ظرفیت دولت‌های مدرن، به مطالبات پاسخ گوید و مناصب و امتیازات عمده‌ای را در ساختار قدرت برای آن تأمین کند و محفوظ بدارد. این ویژگی ناشی از شرایط تـاریخی و صورتبندی خاص نیروهای سیاسی در جامعه ایران بوده است و به نظر می‌رسـد کـه بـا توجه به نقش مرکزی طبقه روحانیت از اواخر قرن نوزدهم به بعـد و بـه‌ویـژه در انقـلاب اسلامی می‌بایست چنان «پاداش‌هایی» برای آن منظور گردد.» (همان)

وی بر این باور است شرایطی که سبب شده است سـاختار قـانون اساسـی جمهـوری اسلامی به این سمت و سو کشیده شود، «ناشی از شرایط عمومی انقلابات سیاسی اسـت که موجب تسلط طبقه سیاسی خاصی می‌گردد و این طبقه سیاسی خاص در مـورد ایـران عمدتاً مرکب از روحانیت است.» (همان) وی از این نگرش که روحانیت به دلیل دریافـت پاداش از زحمتی که در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی کشیده‌اند، خود را از لحاظ فکـری نسبت به مردم برتر می‌دانند، به «اشرافیت فکری» تعبیر مـی‌کنـد. «درخصـوص ویژگـی مربوط به حضور روحانیت به‌عنوان یک طبقه سیاسی که واجد صلاحیت لازم بـرای اداره امور عمومی تلقی می‌شود و به یک معنا نوعی «اشرافیت فکری» را تشکیل می‌دهـد کـه متمایز از عوام و توده مردم است، باید گفـت کـه همـین ویژگـی در تعیـین اعضـاء نهـاد رهبری، مجلـس خبرگـان و شـورای نگهبـان، نقـش تعیـین‌کننـده‌ای دارد. (همـان: ۶۱) همچنین ویژگی دیگر قانون اساسی را این‌گونه بیان مـی‌دارد: «ویژگـی سـوم را بایـد در سازماندهی تئوریک به قدرت طبقه روحانیت در قالب نظریه ولایت فقیه یافت که پـس از انقلاب در قالب قانون اساسی شکل رسمی و حقوقی پیدا کرد.» (همان: ۶۰)

بشیریه پس از بیان این ویژگی‌ها در پایان نتیجه می‌گیرد: «همه این ویژگی‌ها هریک به نوعی و به سهم خود، در تبدیل ماهیت و بالواسطه ساختن و تقلیل حاکمیت ملی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند» (همان) و قانون اساسی جمهوری اسـلامی ایـران بـه صـراحت بـر انحصار حاکمیت و تشریع به خداوند تأکید می‌ورزد که این امر سبب گشته است: «در طی تاریخ، تبعات عملی و آشکار این تعارض اساسی، وضوح و صـراحت بیشـتری یافتـه و بـه

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

نحوی ساختار قدرت و اقتدار در جمهوری اسلامی را دچار «دوگانگی حاکمیت» ساخته است.» (همان)

از دیدگاه بشیریه، از دیگر ویژگی‌های قانون اساسی، نابرابری آن است. به عبارت دیگر، در قانون اساسی، نابرابری میان روحانیت و مردم به‌خوبی مشاهده می‌شود: «از سوی دیگر، طبعاً افراد عادی حق احراز مناصب رهبری را و عضویت در خبرگان و شورای نگهبان و ریاست قوه قضایی را ندارند. بنابراین، از این حیث، همگان برابر نیستند.» (همان: ۶۱)

ایراد دیگری که بشیریه به قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گیرد، بحث تنفید حکم ریاست جمهوری است: «همچنین مقامات منتخب مردم به‌ویژه رئیس‌جمهوری از جانب اعضا همان طبقه روحانی باید تأیید یا تنفیذ شوند و یا ممکن است عزل و خلع گردند.» (همان) بر این اساس، وی نتیجه می‌گیرد که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر بنیادهای توتالیتر استوار شده است و «ازاین‌رو، به طورکلی اقتدار رهبری به‌عنوان هسته اصلی ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی به اشکال مستقیم یا غیرمستقیم در همه نهادهای اقتدار شامل مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، قوه قضاییه و ریاست‌جمهوری که حلقه اولیه اقمار ولایت را تشکیل می‌دهند و سپس در نهادهایی چون دیوان عالی کشور، سازمان بازرسی کل کشور، هیئت وزیران و غیره که حلقه دوم اقمار به شمار می‌روند، بازتولید و منعکس می‌شود.» (همان: ۶۲) بنابراین، وی نتیجه می‌گیرد: «با توجه به کل آنچه گفته شد، ظرفیت‌های حاکمیت مردمی به معنای رایج در جهان امروز، در قانون اساسی و ساختار قدرت جمهوری اسلامی محدود و مقید است.» (همان) در یک کلام، وی معتقد است ظرفیت‌های حاکمیت ملی در قانو ن اساسی، فضا را برای ایجاد یک حکومت استبدادی و توتالیتر آماده می‌سازد و برای اینکه ساختار قانون اساسی مبتنی بر ساختار دمکراتیک شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه فضای ساختاری قانون اساسی را سکولار سازد.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

نقد و بررسی

با بررسی دیدگاه بشیریه می‌توان عقاید ایشان را در چند موضوع دسته‌بندی و سپس برای هر کدام پاسخ مناسبی ارائه کرد.

۱. جایگاه مردم در قانون اساسی

مردم‌سالاری و قانون اساسی: انسان‌ها به سبب داشتن روحیه «مدنی بالطبع» و گرایش به اجتماع و فرار از تنهایی، این امر را پذیرفته‌اند که بدون وجود اصول قابل قبول برای اکثریت جامعه که از آن به قرارداد اجتماعی تعبیر می‌شود، امکان استقرار نظم و امنیت و فراهم آمدن بستر رشد و پیشرفت به وجود نمی‌آیند؛ زیرا در فضای پر هرج و مرج، هیچ کس نمی‌تواند هدف مثبتی را دنبال کند. قانون اساسی، تبلور عینی وحدت امت و تبیین روابط حکومت با مردم است که دو وصف اساسی را با خود به همراه دارد: نخست موصوف به وصف جمهوری اسلامی (مردم) و دیگری، موصوف به وصف اسلامی که این دو بال ضامن استقلال، عزت، رشد و تعالی جامعه و ترسیم‌کننده حدود حقوق ملت و دولت است. ازاین‌رو، ارکان اساسی نظام جمهوری اسلامی عبارتند از: اسلام و مردم که دو عامل مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نیز به شمار می‌آیند.

در نظام جمهوری اسلامی، مردم آگاهانه و آزادانه اسلام را به‌عنوان دین و آیین زندگی فردی و اجتماعی خویش برگزیده‌اند و می‌کوشند تا با اتخاذ یک قرارداد اجتماعی، جامعه خویش را بر اساس اسلام اداره کنند و همه نهادهای اجتماعی را بر اساس تعالیم اسلام بنیان نهند، به‌گونه‌ای که این خواسته بر همه خواسته‌های دیگرشان حاکم است. بر این اساس، قانون اساسی مطابق تعالیم دینی اسلام نوشته شده است و با رأی اکثریت جامعه، رسمی و قانونی می‌شود. رهبری جامعه با رأی اکثریت (به‌وسیله مجلس خبرگان) و رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود. همچنین مردم نمایندگان مجلس و شوراها را با رأی اکثریت خود برمی‌گزینند. پس در نظام مردم‌سالار دینی، مردم دو نقش

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

اساسی دارند: الف) انتخاب حاکمان سیاسی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم؛ ب) شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها. این دو امر باید مطابق مقررات دین باشد که تشخیص آن وظیفه فقیه است که ما از آن به نظارت هم نام می‌بریم. به عبارت دیگر، یکی از اصولی که در قانون اساسی به آن توجه شده است، اصل «نظارت همگانی» است که به‌صورت مستقیم به‌وسیله مردم اعمال می‌شود و «عامل بازدارنده» نیرومندی در برابر لغزش مسئولان امر به شمار می‌آید. ازاین‌رو، تمام آحاد مردم نظارت را بر عهده دارند.

پیامبر گرامی اسلام در این باره می‌فرماید: «من اصبح و لم‌یهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم (فلیس منهم)؛ هر کس صبح کند (روزانه) و به امور مربوط به مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.» (کلینی، ۱۳۸۸هـ‌ق: ج۲، ۱۳۱) از اضافه کردن کلمه «امور» به «المسلمین»، برمی‌آید که همه شئون و امور فردی و اجتماعی مسلمانان مورد نظر است. از جمله مهم‌ترین این امور، همانا اوضاع و احوال سیاسی کشور اسلامی است که در رأس آن، فرمانروایان و رهبران قرار دارند. ازاین‌رو، باید مورد اهتمام و توجه مسلمانان واقع شوند. پس بر هر مسلمانی واجب است نسبت به همه امور مملکت از خود واکنش نشان دهد و با حساسیت بر آن‌ها نظارت داشته باشد و زمامداران را نیز همانند دیگر امور تحت نظر خویش داشته باشد. آموزه‌های دینی و اسلامی، شیوه‌هایی را برای نظارت بر زمامداران پیش روی مردم نهاده است و بر آن تأکید ورزیده، به‌گونه‌ای که به‌عنوان یک واجب شرعی، جنبه عبادی به آن بخشیده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱. اصل شورا (شورای: ۳۸)؛ ۲. اصل امر به معروف و نهی از منکر (آل‌عمران: ۱۰۴)؛ ۳. و اصل النصیحه لائمه المسلمین (مجلسی، ۱۳۶۸: ج ۷۵، ۶۶). این سه مورد، مبین رابطه مردم با حکومت به‌عنوان عالی‌ترین سطح خیرخواهی مردم برای حکومت است.

اصل هشتم قانون اساسی نیز بر این امر تأکید دارد: «در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت بـه دولـت... .» بنـابراین، در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهـی از منکـر، وظیفـه‌ای اسـت همگانی و این اصل نشان از توجه قانون اساسی در تأثیرگذاری مردم بر حکومت دارد، بـه این صورت که مردم صرفاً به رأی آنان در انتخابات کـه در مقـاطع معـین و در چـارچوب قواعد تعریف شده‌ای انجام می‌شود، محدود نمی‌شوند، بلکه همواره و در گستره عام همـه زوایا و زمینه‌های حکومت، این تأثیرگذاری امکان‌پذیر است.

چنین نظارتی برخاسـته از روح وظیفـه‌شناسـی دینـی اسـت کـه هرگـز تحـت تـأثیر مصلحت‌اندیشی‌های فردی یا گروهی یا تهدیدها و تطمیع‌ها به سستی و ضعف نمی‌گراید و قابل حذف از جامعه نیست. ازاین‌رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هم برخاسته از رأی و نظر مردم است که از طریق انتخاب و نظارت عمل می‌کنند و هـم بـرای مـردم است. بنابراین، جایگاه و نقش مردم در قانون اساسی صرفاً یک سویه و یک طرفه نیست؛ یعنـی نه تنها این نظام برخاسته از مردم است، بلکه اهداف نظام جمهوری اسـلامی بـه‌گونـه‌ای تعریـف شده است که جز به صلاح و سعادت و خیر دنیایی و آخرتی مردم نمی‌اندیشد.

مهم‌ترین نقش مردم در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از:

۱. انتخاب رهبر به‌وسیله مجلس خبرگان: مردم بـر اسـاس اصـول قـانون اساسـی رهبـر را به‌وسیله مجلس خبرگان برمی‌گزینند. مجلس خبرگان از کارشناسان و فقهای اسلامی که در شناخت رهبری شایستگی دارند، تشکیل شده است. اعضای آن در حـدود هشـتاد نفـر است که هر هشت سال یک بار انتخاب می‌شوند. وظایف مجلس خبرگان عبارت است از: انتخاب رهبر، نظـارت بـر کارهـای رهبـر و عـزل او در صـورت از دسـت دادن شـرایط. همان‌گونه‌که رهبر در برابر خداوند مسئول است و باید پاسخگو باشد از طریق مـردم هـم به‌وسیله مجلس خبرگان تحت نظارت می‌باشد. پس نقش مردم در انتخاب رهبر و نظارت بر کارهای او بـه‌صـورت غیرمسـتقیم و بـر اسـاس دموکراسـی نماینـدگی اسـت کـه در حکومت‌های دموکراتیک معمول است. ازاین‌رو، طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسـی،

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

خبرگان از طریق رأی مردم انتخاب می‌شوند. برابر این اصل، انتخاب و تعیین رهبری، به یک معنا به مردم نیز قابل انتساب است، زیرا مردم عملاً در تعیین رهبری مشارکت دارند. (اصل ۱۰۷ قانون اساسی: «تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است.») ازاین‌رو، برای قانون‌گذار، هم مشارکت مردم و هم دقت در تعیین رهبری حایز اهمیت بوده و برای تأمین این دو جهت، از یک واسطه در تعیین و انتخاب استفاده کرده است.

افزون بر انتخاب رهبر، نظارت بر کارهای رهبری نیز از دیگر وظایف مردم است. در قانون اساسی، لزوم نظارت بر کارهای رهبران و زمامداران، این گونه بیان شده است:

الف) در دیباچه قانون اساسی آمده است: «لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولین کاردان و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آن‌ها به طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند.» پرواضح است که اطلاق کلمه «مسئولین» در عبارت فوق شامل مقام رهبری نیز می‌شود.

ب) اصل هشتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...» همچنان که ملاحظه می‌شود، در این اصل با توجه به آنکه از دولت، معنی عام آن، یعنی مجموع نهاد حاکمیت اراده شده است، امر به معروف و نهی از منکر به‌عنوان ابزار مهم نظارت مردم بر دولت اعم از رهبری و غیر او و بالعکس در نظر گرفته شده است.

۲. انتخاب رئیس‌جمهور: بر اساس اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی، مردم رئیس‌جمهور و رئیس اجرایی کشور را با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند که این نشانه حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش است. بر اساس اصل صد و بیست و دو قانون اساسی، رئیس‌جمهور در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول اعمال خویش است. مسئولیت رئیس‌جمهور در برابر ملت، در وهله اول مبتنی بر مسئولیتی است که از سوی ملت، برای اجرای قانون اساسی بر عهده او نهاده شده است. در حقیقت، اشتغال به

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

امر ریاست‌جمهوری، محصول اراده مردم است و بر خلاف بسیاری از کشورها، این انتخاب به صورت مستقیم صورت می‌گیرد و علاوه بر انتخاب مستقیم مردم در حین تصدی رئیس‌جمهوری، از طریق رهبری، نمایندگان مجلس و سایر ابزارهای همانند احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی، بر کار دولت و رئیس‌جمهور نظارت کامل دارند و این نظارت در سراسر قانون اساسی قابل مشاهده است. اصل صد و ده بر نظارت رهبر بر رئیس‌جمهور و اصل هفتاد و شش، هشتاد و هفت، هشتاد و هشت و... بر نظارت مجلس بر قوه مجریه تأکید دارد.

۳. انتخاب نمایندگان مجلس: بر طبق اصل شصت و دو قانون اساسی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مستقیماً با رأی مردم انتخاب می‌شوند. بر اساس قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، تصویب قوانین در عرصه‌های مختلف قضایی، اجرایی را بر عهده دارد. مجلس می‌تواند رئیس‌جمهور یا هریک از وزرا را استیضاح کند یا مورد سؤال قرار دهد. بر طبق اصل هفتاد و شش قانون اساسی، مجلس در همه امور کشور حق تفحص و بررسی دارد. همچنین مجلس شورای اسلامی شش تن از حقوق‌دانان شورای نگهبان را پس از معرفی رئیس قوه قضاییه انتخاب می‌کند. همه این موارد نشانه حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی و سیاسی کشور است. از سویی دیگر، مردم بر عملکرد مجلس نیز نظارت دارند. به طور کلی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سه راه برای نظارت مردم بر عملکرد مجلس پیش‌بینی شده است:

الف) نظارت از طریق پخش مشروح مذاکرات مجلس: به موجب اصل شصت و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود.» این شیوه سبب تمایز هر چه بیشتر کشور جمهوری اسلامی ایران از دیگر کشورهای جهان شده است. تأکید قانون‌گذار بر این مطلب سبب شده است تا شورای نگهبان در پاسخ به این پرسش

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

که آیا می‌توان به جای انتشار کامل مذاکرات مجلس از طریق رادیو و روزنامه رسمی، گزارش فشرده حاوی تمام نکات و تصمیمات اتخاذ شده از مشروح مذاکرات در هر جلسه تهیه و در اختیار روزنامه رسمی برای انتشار گذارده شود، گفته است: «اصل شصت و نه قانون اساسی صراحت دارد که باید گزارش کامل مذاکرات مجلس شورای اسلامی از طریق رادیو و روزنامه منتشر شود. بنابراین، اکتفا به دو طریق پیشنهاد شده خلاف قانون اساسی می‌باشد.» (مهرپور، ۱۳۷۱: ج۳، ۲۴)

ب) نظارت از طریق حضور در مجلس

ج) نظارت از طریق کمیسیون اصل نودم قانون اساسی: در این نوع نظارت، مرجعیت مجلس به‌عنوان کانون وکلای ملت و نزدیک‌ترین نهادی است که تشکیل آن با رأی و اراده مردم ارتباط مستقیم دارد. بدین ترتیب، مردم ضمن مراجعه به نمایندگان، آن‌ها را از اوضاع مملکت با خبر می‌سازند و از این طریق شکایت خویش را نیز نزد نمایندگان به‌عنوان آخرین نقطه امید مطرح می‌سازند.

٤. انتخاب شوراهای اسلامی شهر و روستا: بر اساس اصل صدم قانون اساسی، برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، بهداشتی، فرهنگی و... از طریق همکاری مردم، اداره امور استان‌ها، شهر و روستاها با نظارت شوراها صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل با رأی مستقیم خود انتخاب می‌کنند. بنابراین، انتخاب نمایندگان شورای اسلامی به‌منظور ایفای وظایف خاص خودشان که در قوانین مربوط پیش‌بینی شده و نیز برای نظارت بر حسن اجرای قوانین و برنامه‌های مختلف در محدوده حوزه انتخابی آن‌ها در اموری که قانون به آن‌ها تفویض کرده است، می‌باشد. (اصل یکصدم قانون اساسی)

نتیجه آنکه: با مرور اجمالی قانون اساسی می‌توان گفت:

۱. در عامل برپایی و استقرار و دوام نظام جمهوری اسلامی، مردم نقش اصلی را داشتند که نمونه آن را در شکل‌گیری انقلاب و پیروزی آن می‌بینیم. همین‌طور تعیین نوع

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

نظام که با اکثریت ۲/ ۹۸ درصد کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به تصویب رسید.

۲. تصویب قانون اساسی و اصلاحات آن که در ۱۲ آذر سال ۱۳۵۸ صورت پـذیرفت و نیز اصلاحات انجام یافته در سال ۱۳۶۸، با رأی اکثریت مردم مورد تأیید قرار گرفت.

۳. در قانون اساسی، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، هم برخاسته از رأی و نظـر مردم است و هم برای مردم. بنابراین، غایت نظام نیز مردم است.

۴. مردم در نظام جمهوری اسلامی از بدو پذیرش تا اجرای قانون، در همـه نهادهـا و ارگان‌های اساسی و غیراساسی مشارکت دارند و این مشارکت یا بـه صـورت مسـتقیم یـا به‌صورت غیر مستقیم تحقق می‌یابد.

۵. به موجب ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر و دلایل لزوم دخالـت مـردم در سرنوشت خودشان، نظارت مردم بر امور مختلف جامعه، از جمله نظارت بر زمامداران، هـم حق و هم تکلیف آنان است؛ زیرا عملکرد دستگاه‌ها و مقامات کشور به‌صورت مستقیم در سرنوشت افراد دخالت دارد. پس حق مردم است که برای دخالت در سرنوشت خـویش بـر شئون کشور نظارت داشته باشند. در مقابل، باید توجه داشت که این حق قابل واگذاری به غیر نیست و خود باید در مقابل آن پاسخ‌گو باشند.

۶. نظام جمهوری اسلامی به تمام معنا یک نظام مردم‌سالار دینـی اسـت و مـردم بـر همه قوه‌ها نظارت و اعمال نظر دارند؛ یعنی از قوه قضاییه گرفته که نمایندگان غیرمستقیم یا مستقیم مردم (رهبری و مجلس) بر آن نظارت می‌کنند تا نظـارت بـر رهبـری و قـوای مجریه و مقننه و نیز ضمانت اجرای نظارت بر زمامداران که از طریق دادخواهی (رسیدگی دیوان مظالم) دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری و بازرسی کلی کشور انجام می‌گیرد. بنابراین، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مردم در برپایی، اسـتقرار و دوام نظـام اسلامی، نقش اصلی و اساسی دارند و هیچ جنبه غیردمکراتیک در آن وجود ندارد.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

۲. جایگاه رهبری نظام

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، خبرگان ملت، رهبر را از میان فقهای واجد شرایط رهبری که اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی ازصفات لازم برای رهبری باشد، انتخاب می‌کنند. رهبر منتخب خبرگان به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت و در برابر قوانین با افراد دیگر کشور برابر است. قوای سه‌گانه کشور نیز زیر نظر وی اعمال می‌شود. نکته‌ای که در اینجا بسیار اهمیت دارد، آن است که مشروعیت نظام و قوام آن، منوط به قبول و تأیید رهبر یا ولایت فقیه است و چنان‌چه آن مقام با تأیید خویش امری را مشروع نکند، اگرچه تمام مردم هم بدان رأی و نظر موافق داده باشند، مشروع نخواهد بود. ازاین‌رو، اگرچه مردم شخصی را به اتفاق آرا برگزینند، ولی مشروعیت این فرد با رهبری است. بنابراین،

۱. تنفیذ حکم رئیس‌جمهور به‌وسیله ولی‌فقیه، از اختیارات رهبر در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد؛ یعنی به لحاظ قانون، تا زمانی که ولی‌فقیه حکم او را تنفیذ نکند، شخصِ منتخب، ریاستی بر قوه مجریه نخواهد داشت. تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست‌جمهوری فرمود (این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد)، نشان می‌دهد که امضای ولی‌فقیه، به نتیجه انتخابات مشروعیت می‌بخشد و تا پایان دوران ریاست‌جمهوری نقشی کنترل‌کننده دارد، به‌گونه‌ای که در صورت انحراف رئیس‌جمهور از اصل تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌کند. امام خمینی پس از نصب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری (۱۳۵۷/۱۱/۱۵)، بارها در تحکیم پایه‌های دولت موقت کوشید و درباره جایگاه شرعی این دولت و اهمیت آن فرمود: «من که ایشان (بازرگان) را حاکم کرده‌ام، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم... مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است و قیام بر علیه شرع است.» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ج۳، ۲۲۷) همچنین در حکم انتصاب نخستین

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

رئیس‌جمهور می‌نویسد: «براساس آنکه ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست‌جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و برحسب آنکه مشروعیت آن باید به نصب فقیه جامع‌الشرایط باشد، این جانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب می‌نمایم.» (همان: ۸۴)

۲. از سویی دیگر، جمهوری اسلامی به هیچ وجه با حاکمیت ملی یا به‌طور کلی با دمکراسی منافات ندارد. مرتضی مطهری معتقد است:

> هیچ‌گاه اصول دمکراسی ایجاب نمی‌کند که بر یک جامعه، ایدئولوژی و مکتبی حاکم نباشد و ما می‌بینیم که احزاب معمولاً خود را وابسته به یک ایدئولوژی معین می‌دانند و این امر را نه تنها بر ضد اصول دمکراسی نمی‌شمارند که به آن افتخار هم می‌کنند، اما منشأ اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دمکراسی می‌دانند، ناشی از این اامست که دمکراسی مورد قبول آنان هنوز همان دمکراسی قرن هیجدهم است که در آن، حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت و خوراک و مسکن و پوشاک و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می‌شود، اما اینکه مکتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزو حقوق انسانی است و اینکه اوج انسانیت در وارستگی از غریزه و از تبعیت از محیط‌های طبیعی و اجتماعی و در وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان است، به کلی به فراموشی سپرده شده است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۰)

۳. بر اساس قانون اساسی، جمهوری اسلامی ایران، نظام سیاسی مبتنی بر«مردم سالاری» است، همچنان‌که مبتنی بر«دین‌باوری و دین‌مداری» است.

۳. دمکراتیک بودن نظام

درباره دمکراتیک بودن نیز می‌توان گفت که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت اسلامی بر سه رکن استوار است: رکن اول، مکتب و دین اسلام؛ رکن دوم، اراده عمومی مردم مسلمان و متدین و رکن سوم، رهبری است. بنابراین، حاکمیت اسلامی، آنچه را که حکومت‌های غیردینی جدید به‌عنوان مردم‌سالاری و مشارکت مردمی دارند، به شکل شایسته‌ای در خود دارد. همچنین در این حاکمیت، از قوه تمرکز زمامداری، به

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

میزانی که حاکمیت اسلامی به استبداد و خودکامگی نینجامد، بلکه به مدیریت صحیح و هدایت اجتماعی مناسب منجر شود، استفاده شده است. (نبوی، ۱۳۷۹: ۱۶) حکومت‌های غیردینی جدید که تنها به چگونه حکومت کردن پرداخته‌اند، از «ناهمگونی مبانی فکری خود در تنظیم میزان مشارکت مردم و جایگاه شایسته رأس حاکمیت رنج می‌برند.» (همان: ۲۱) درحالی‌که حاکمیت اسلامی، این نقش، نقشی همگون و هم‌بافت لحاظ شده است. از سویی دیگر، برخلاف اغراق‌هایی که در اصول و مواد قوانین اساسی نظام‌های غیر دینی جدید درباره نقش تمام عیار مردم به چشم می‌خورد و براساس آن، پاره‌ای از روشنفکران ما همواره چنین مطرح می‌کنند که در حکومت‌های مزبور، رأی و انتخاب مردم، نقشی تمام عیار در تنظیم اصول، برنامه‌ها و ساختار این حکومت‌ها دارد، واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی جهان صنعتی غرب، نتایج دیگری را نشان می‌دهند. واقعیت این است که «در دنیای سیاست غرب، زمام مهره‌چینی و تصمیم‌گیری در دست احزاب و جریان‌های سیاسی است و آنان ابتدا به جای مردم تصمیم‌گیری می‌کنند و سپس با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی، مردم را به سوی نظرات خود جلب و با آن نظرات، موافق می‌کنند.» (همان: ۲۲)

٤. سهم‌خواهی روحانیت و مسئله قدرت

دراین باره بایدگفت:

الف) اسلام به ویژه تشیع، دین و مذهبی سیاسی است؛ بدین معنا که درباره ساختار و نظام سیاسی مطلوب، شاخص‌ها و احکام صریح و شفافی را مطرح ساخته است که از متن قرآن کریم، سیره پیامبر اکرم و روایات ائمه معصوم قابل استنباط و استنتاج است. افزون بر این، اسلام پیروان خود را به ایفای نقش فعال و مؤثر برای اصلاح روند سیاسی جامعه و نظارت بر عملکرد والیان و مدیران جامعه ـ نه تنها تشویق و دعوت ـ مکلف ساخته است. (ذوعلم، ۱۳۸۵)

ب) عالمان دینی به‌ویژه شیعه، خود را مکلف به شناخت و ترویج احکام و معارف

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

اسلام می‌دانند؛ وظیفه‌ای که اساس شکل‌گیری روحانیت را در ادیـان و مـذاهب مختلـف ایجاب کرده است، علاوه بر اینکه انجام کامل و گسترده این وظیفه، ورود در عرصه قدرت سیاسی و ـ دست‌کم ـ همراه‌سازی آن با این هدف را لازم می‌سازد، ولی روحانیـت شـیعه به‌عنوان نائب امام غائب این وظیفه را هم دارد که نظام سیاسی هم‌سنخ و هم‌سو با نظـام امامت معصوم را در زمان غیبت ولـی‌عصـر مسـتقر سـازد. (طباطبـایی، ۱۳۴۱: ۹۵) حکومـت وظیفه‌ای برای تحقق اهداف عالی است که فقهای عادل، به‌عنوان یک منصب الهی، موظفند آن را برعهده گیرند. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۶۵) بدیهی است تحقق این وظیفه مانند همه وظایف شرعی و دینی، مشروط به تحقق لوازم و زمینه‌های آن خواهد بود.

ج) روحانیت همواره کم و بیش نقش سیاسی خود را متناسب بـا شـرایط، مقتضـیات و بسترهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود ایفا کرده است. البته قدرت سیاسی حاکم در هر مقطع با این ایفای نقش غالباً در تعارض بود و تا حد امکان آن را بر نمی‌تافت و زیر بار نظارت و نفوذ علما نمی‌رفت؛ چون استبداد مطلقه حاکمان و فلسفه غالب بر حکومت آنان ـ ارضای غضب و شهوت ـ به هیچ وجه فرصت تحمل دخالـت فقیهـان عـادل و اجـرای مقاصد و آرمان‌های مطلوب اسلامی را فراهم نمی‌آورد. (همان)

د) حضور و دخالت عالمان دینی و روحانیت در عرصه قدرت سیاسی، امـری ضـروری است و باید به‌عنوان وظیفه‌ای الهی، برای تحقق اهداف و آرمـان‌هـای اسـلامی، حفـظ و تقویت استقلال کشور، گسترش عدالت و تأمین و تضمین حقوق مردم ـ هر چه مـؤثرتر و عمیق‌تر ـ مورد اهتمام روحانیت باشد.

هـ) اگر فلسفه اصلی و کارکرد مطلوب روحانیت را «تلاش علمی، تربیتی و اجتمـاعی برای دینی‌کردن جان بشر و جهان بشری» بدانیم، حضور روحانیت در قدرت سیاسی نیـز باید در همین راستا تبیین و تعیین شود. برداشت جامعه از حضـور روحانیـت هرگـز نبایـد سهم‌طلبی، امتیازخواهی، بهره‌برداری مادی یا سیاسی و از ایـن قبیـل اغـراض و اهـداف

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

معمول و متداول در دیگر نظام‌های سیاسی باشد. مردم، گروه‌ها و احزاب سیاسی، نخبگان فکری و اجتماعی و مدیریان جامعه باید به این برداشت و دریافت برسند که روحانیت، هدفی جز رعایت آرمان‌ها و اصول اسلام در عرصه سیاست و جامعه را دنبال نمی‌کند و تنها به اقامه عدل، رعایت حقوق مردم، حفظ استقلال کشور، تأمین آزادی‌های مشروع، زمینه‌سازی توسعه و پیشرفت همه‌جانبه و تعالی و رشد آحاد و اقشار مختلف مردم می‌اندیشد. اگر این برداشت، ذهنیت عمومی و غالب جامعه را تشکیل دهد، زمینه برای ایفای نقش الهی و وظیفه دینی روحانیت در عرصه قدرت سیاسی فراهم خواهد شد.

و) در عرصه رهبری و هدایت کلان نظام بر اساس آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است(قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰: اصل پنجم)، شخصیتی روحانی در سطح فقاهت و افتاء و برخوردار از عدالت، بینش و توانمندی سیاسی و مدیریتی، بر اساس تشخیص خبرگان منتخب مردم، «ولایت امر و امات امت» را بر عهده دارد، اما این حضور و نقش، تمام نقشی است که روحانیت برعهده دارد یا باید داشته باشد؟ آیا روحانی بودن و از روحانیت بودن رهبر می‌تواند جایگزین تعامل روحانیت با قدرت سیاسی باشد؟ به یقین نه؛ همان‌گونه که دانشگاهی بودن اکثریت قاطع اعضای هیئت وزیران یا نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نیز سطوح دیگر مدیریتی نمی‌تواند جایگزین نقش دانشگاهیان در قدرت سیاسی تلقی شود.

ز) افزون بر این، در قوه قضاییه هم شرط اجتهاد و عدالت برای رئیس قوه، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور تعیین شده و در مرجع نظارت بر مغایر نبودن مصوبات مجلس شورای اسلامی با شرع و قانون اساسی (شورای نگهبان) در کنار شش عضو حقوق‌دان، شش عضو فقیه هم قرار داده شده است. به جز این، در قانون اساسی، حضور الزامی علما و روحانیان در مناصب و سطوح مختلف قدرت سیاسی به چشم نمی‌خورد. بنابراین، روحانیت به‌دنبال اشرافیت فکری و گرفتن پاداش به سبب زحمتی که

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

متقبل شده‌اند، نیستند، بلکه آنچه که وظیفه روحانیت در طول تاریخ بوده است و تکلیفی که شارع مقدس بر این قشر زحمتکش نهاده، او را وادار به انجام تکلیف می‌کند.

نتیجه

حاکمیتی که از آن سخن می‌گوییم را می‌توان در سه معنا به کار برد:

۱. حاکمیت یعنی عالی‌ترین قاعده حقوقی که همان شریعت باشد؛

۲. حاکمیت یعنی عالی‌ترین مقام سیاسی که همان ولی فقیه باشد؛

۳. حاکمیت یعنی استقلال و خودمختاری که همان حاکمیت درونی و بیرونی ملت به شمار می‌آید و از آن می‌توان به حاکمیت ملی و حاکمیت آزادی و اراده تعبیر کرد.

این سه معنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌خوبی قابل مشاهده است. بنابراین، می‌توان گفت در نظام مردم‌سالاری دینی، سه عنصر اساسی دین، رهبری و مردم، نقش بسزایی دارند. این نظام، مشروعیت خود را از شریعت و دین به دست می‌آورد و مردم در به فعلیت‌رسانی آن و در مرحله عمل، نقش بسزایی ایفا می‌کنند. در این سیستم، فردی که برای رهبری نظام انتخاب می‌شود باید شرایطی را که اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی به آن اشاره دارد، داشته باشد. ازاین‌رو، هرکس شرایط احراز این پست را داشته باشد، می‌تواند در این سیستم به ایفای نقش بپردازد. از طرفی نظام‌های مردم‌سالار فقط به دنبال نیازهای مادی مردم هستند و نمی‌توانند نیازهای معنوی مردم را حل کنند.

به قول شهید مرتضی مطهری، منشأ اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دمکراسی می‌دانند، ناشی از این است که دمکراسی مورد قبول آنان هنوز همان دمکراسی قرن هیجدهم است که در آن حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت و خوراک و مسکن و پوشاک و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می‌شود، ولی اینکه مکتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزو حقوق انسانی است و اینکه اوج

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

انسانیت در وارستگی از غریزه و تبعیت از محیط‌های طبیعی و اجتماعی و در وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان است، به کلی به فراموشی سپرده شده است. همین‌طور در پاسخ عده‌ای که معتقدند تجربه جمهوری اسلامی که مبتنی بر مردم‌سالار دینی است، برگرفته از مکتب و عقیده اسلام است و وقتی در ساختار مدرن قرار می‌گیرد و نهادینه می‌شود، این ساختار به سکولار شدن می‌انجامد، باید گفت دلیلی بر این وجود ندارد که یک امر دینی وقتی زمینی می‌شود، بتواند رنگ و بوی مادی به خود بگیرد.

تجربه رسول خدا با ایجاد دولت مدینةالنبی، مؤید این مدعاست که توانسته است هم در برابر نیازهای مادی و هم نیازهای معنوی مردم پاسخگو باشد. از طرفی نظام مردم‌سالار دینی معایبی را که یک سیستم مردم‌سالار دارد، به همراه ندارد. از جمله در نظام مردم‌سالار، وقتی به همه افراد حق رأی داده شود و رأی هیچ‌کس بیشتر از رأی دیگری ارزش نداشته باشد، معنای آن کم‌توجهی به آموزش و دانش کارشناسی است که سبب می‌شود دمکراسی، به حکومت نادان‌ها و نالایق‌ها تبدیل شود، در حالی که یک رهبر دینی به عنوان متخصص و کارشناس در امور دینی، بر اساس تجربه و علمی که در این حوزه دارد، نمی‌تواند همانند نظام‌های مردم‌سالار باشد. همچنین در دمکراسی، به دلیل وجود اراده‌های گوناگون و متضاد، تصمیم‌گیری دشوار و طولانی می‌شود. (عالم، ۱۳۷۳: ۳۰۴) بر این اساس، باید توجه داشت در حکومت دینی، این رهبری است که فصل‌الخطاب همه امور است و از طولانی شدن تصمیم‌ها جلوگیری می‌کند.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]

فهرست منابع

۱. آشوری، داریوش، ۱۳۴۵، ***فرهنگ سیاسی***، تهران، مروارید.

۲. بشیریه، حسین، ۱۳۸۵، ***دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران***، تهران، نگاه معاصر.

۳. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۷۷، ***قیام جاودانه***، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۴. خمینی موسوی، روح‌الله، ۱۳۷۰، ***صحیفه نور***، جلد سوم، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.

۵. ــــــــــــــــــ ، ۱۳۷۳، ***ولایت فقیه: حکومت اسلامی***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۴۱، ***بحثی درباره مرجعیت و روحانیت***، تهران، شرکت سهامی انتشار.

۷. عالم، عبدالرحمن، ۱۳۷۳، ***بنیادهای علم سیاست***، تهران، نشر نی.

۸. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸هـ‌ق، ***اصول کافی***، تصحیح: شیخ نجم‌الدین آملی، مقدمه و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، جلد دوم، تهران، المکتبة الاسلامیة.

۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، ***پیرامون انقلاب اسلامی***، قم، صدرا.

۱۰. مهرپور، حسین، ۱۳۷۱، ***مجموعه نظریات شورای نگهبان، دوره اول از تیرماه ۱۳۵۹ تا تیر ماه ۱۳۶۵***، تهران، مؤسسه کیهان.

۱۱. نبوی، عباس، ۱۳۷۹، ***مردم‌سالاری در حاکمیت اسلامی***، تهران، تمدن و توسعه اسلامی.

۱۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۸، ***بحارالانوار***، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.

[Downloaded from enghelab.maaref.ac.ir on 2024-03-29]